



سلسله مقالات " مبانی مذهب اسماعیلی " (14)

آشنای با شخصیت، کار و فعالیت برخی از رجل برجسته اسماعیلی

المویدی الدین شیرازی

نوجوانی و جوانی

یکی از اعظم رجال تاریخ اسماعیلیه که در آسمان فضیلت و معارف خورشید وجودش دین و دانش را روشن کرده است داعی الدعاه هبه الله بن موسی بن داوود (المویدی فی الدین شیرازی) میباشد.

المویدی فی الدین در اواخر قرن چهارم هجری و بصورت دقیقترش بسال 390 هق در شیراز در خانواده ای اسماعیلی تولد یافته و پس از تکمیل علوم عقلی و نقلی خود به تبلیغ و نشر مذهب اسماعیلی پرداخته و در این راه مجاهدات و کوشش های فراوانی از خود نشان داده است. پدرش موسی در زمان الحاکم بامرالله حجت سرزمین فارس بود. پدرش او را از زمان طفولیت تعلیم و تربیت نمود، و با علوم متداول وقت و بخصوص علوم فاطمی آشنا ساخت. موسی بن داوود پدر المویدی داعی مذهب فاطمیه در شیراز بوده و میان مردم، دارای مقام و منزلت بود، و مورد احترام خاص و عام بود. در یک کلام یکی از شخصیت‌های ممتاز شیراز بحساب میرفت.

المویدی در کتاب سیرت المویدی در باره موقف اجتماعی پدرش مینویسد: « پدر من در بلاد فارس شهرت به معتقد بودن به مذهب فاطمی را احراز نمود و همه کس او را به داشتن عقیده مزبور شناختند. مکنث و ثروت و قدرت شخصی وی بقدری زیاد و فوق العاده بود که او را از بوسیدن آستانه بزرگان و کسانی که زمام امور جمهور را در دست داشتند بی نیاز می کرد حاضر نبود مذلت و احتقاری (خوار داشتن، خوار شدن) را که مردم از دست و زبان های سلاطین و امراء وقت تحمل می کردند متحمل گردد. وزیر ابو غالب واسطی ملقب به فخر الملک به آن عظمت و قدرت و ثروتی که داشت و از بزرگان و اعظم وزرا آل بویه بشمار می آمد همیشه بعنوان زیارت پدرم بمنزل ما آمده او را ملاقات می نمود هیچوقت پدرم در خاطر نداشت که وارد منزل ابو غالب واسطی فخر الملوک شده باو سلام کرده عرض حاجتی نموده باشد بلکه وزیر مزبور غالباً و به دفعات متعدد شبانه بمنزل پدرم آمده او را زیارت می نمود و شب را در منزل او بروز می آورد.»

المویدی چنانکه خود میگوید در بیست و نه سالگی کار دعوت را در شیراز آغاز نمود. وی در ادامه مینویسد، چون کار دعوت را در شیراز آغاز نمود بزودی منحیث رئیس اسماعیلیان شیراز پذیرفته شد. وی چنان با متانت و عزم آهنین کار دعوت را تعقیب مینمود که همه را متحیر ساخت. آوازه و شهرت او بگوش بوکالیجار (1024 - 1048 م) رسید. بوکالیجار

حکمران شیراز خود شخصا با وی سخن گفت و به وی رخصت داد تا در قلمرو او آزادانه دعوت نماید و مجالس را ترتیب دهد.

موید بدستور حاکم مجالس را ترتیب میداد و در مجلس کتاب دعایم الاسلام نوشته قاضی نعمان را قرائت میکرد. بوکالیجار که خود شیعه و در مذهب زیدیه بود، شور و حیه جان و جذبه داعی اسماعیلی بر وی چنان تاثیر نمود، که مذهب اسماعیلی را پذیرفت. ابوکالیجار به او گفته بود (من خود، و دینم را به تو تسلیم کردم، و به هر چه تو بر آبی خشنودم)

الموید یک روانشناس ماهر بود، با کسانی که ملاقی میشد نخست به مطالعه روان آنها میپرداخت و بعد مباحثه را باز میکرد. وی مردی بود که روحیه دشمنان و مخالفین خود را می شناخت و می دانست چگونه به سیاست خود معاندین را مقهور و مخدول نماید.

الموید شیرازی در زندگی نامه خود در ادامه مینویسد، بوکالیجار پس از آنکه به مذهب اسماعیلی گروید، خیر دستگیری داعی را از بغداد دریافت کرد. و داعی از بیم جان به اهواز گریخت. اما ابن بلخی داستان را بگونه ی دیگر آورده است. وی درین قضیه نقش قاضی شهر را به عنوان "مدافع" دین و سنت، خیلی برجسته می نمایاند. ظاهرا قاضی شهر با بوکالیجار ملاقات میکند، و درین میان به حاکم گوشزد مینماید تا دفع الموید را نماید در غیر آن تمام سپاه از وی خواهند برگشت، و الموید به کمک سپاهیان او را سرنگون و تخت و تاجش را تصاحب میکند. بوکالیجار از قاضی مشوره میخواهد. قاضی برای حاکم دو راه را پیشنهاد مینماید، اول اینکه داعی اسماعیلی را اعدام نماید، دوم اینکه او را تبعید نماید. بوکالیجار راه دوم را قبول میکند، و دستور میدهد داعی را دستگیر میکنند. بوکالیجار او را بر اسب سوار میکند و تحت الحفظ رد مرز میکند. سپاهیان الموید را در آنسوی رود فرات رها میکنند و از وی نامه میگیرند که اگر برگردد و دستگیر شودخونش مباح میباشد.

الموید فی الدین بعد از آنکه شیراز را یا خود از ترس جان ترک کرد و یا اینکه با اکراه و اجبار تبعید گردید، در ادامه در سیرت المویديه آمده است ، زمانی به مصر میرسد که در آنجا وزارت فاطمیان در دست ابوسعید تستری میباشد. ابوسعید باب مخالفت را علیه الموید باز میکند و شروع میکند به دسیسه چینی. دسایس ابوسعید سبب شد که الموید به دربار خلیفه المستنصر بالله راه نیافت. معلوم نیست که چه مدتی الموید فی الدین در قاهره سرگدان میماند. چیزی که میدانیم ابوسعید به سال 1048 میلادی کشته شد. درگذشت ابوسعید را میتوان نقطه پایان سرگردانی الموید فی الدین ارزیابی نمود. بعد از کشته شدن ابوسعید الموید به دربار خلیفه بار یافت و مورد نوازش قرار گرفت. الموید بزودی جایی که درخور لیاقت او بود دست یافت ، خلیفه او را یکی از مقربان خود ساخت.

وی از لحاظ رادمردی و آزادگی و شهامت در اظهار حقایق مذهبی فاطمی و صراحت لهجه در بیان منویات شخصی و عقاید سیاسی و فداکاری در انجام وظایف دعوت مذهب اسماعیلیه و ترویج مبادی آن و بالاخره از جهت مقام علمی و ادبی و اطلاعات عمیق در شئون مذهب اسماعیلیه و کتب و محاضراتی که تألیف نموده می توان وی را از بزرگترین شخصیتهای سیاسی و علمی قرن پنجم بشمار آورد.

او در راه تبلیغ اسماعیلیه تحمل رنجها و مصائبی را نموده است، و با سختی ها و مشکلات روبرو شده است. هیچ چیز و هیچ کس نمیوانست سد راه او شود، و در همت عالی عزم آهنینش خلل وارد سازد. او هر حادثه و هر مصیبت گرچه جانکاه و کمر شکن بود، او را از اراده و تعهد خود منصرف نمی نموده است، و هر مشکل را کوچک و آسان می شمرد است.

خود در سیره ای که در احوال خود نوشته است (در صفحه 99) درمقابل خلیفه عباسی المستنصر بالله خود را چنین توصیف می کند که: « و انا شیخ هذه الدعوة و بدها و لسانها و من لا یماثلنی احد فیها! » من بزرگ و پیر مکتب تبلیغ و ترویج مذهب تشیع می باشم، و دست و زبان این مکتبم، و کسی هستم که هیچکس در این مکتب تبلیغ و ترویج همانند من نیست!»

الموید فی الدین هنگامی به قاهره رسید که قلمرو عباسیان را از هرطرف آتش فتنه فراگرفته. تمام قدرت در دست طغرل بیگ سلجوقی (442 خورشیدی/ 990 میلادی - 455 خ/ 1063 م) بود، خلیفه فاقد هرگونه صلاحیت بود، خلیفه صرفاً لقبی مانده بود که بر نوه های عباس می نهادند. آل بویه ساقط شده بود، در بغداد سنیان و شیعیان بجان هم افتاده بودند، پیوسته درگیری جریان داشت و شهر در آتش آشوب میسوخت. سلطان بساسیری فرمانده سپاه دیلمیان و ترکان نیز علم شورش را بلند کرد. الموید که سیاستمدار مدبر و مدیر مجرب بود وضعیت را به نفع قاهره ارزیابی نموده رهسپار بغداد شد. بساسیری به طرفداری از فاطمیان به آسانی شهر بغداد را گرفت و خلیفه نیز به اسارت او افتاد. بدستور بساسیری برای شانزده ماه خطبه بنام خلیفه فاطمی المستنصر بالله خوانده شد. در اثر تغل قاهره که نتوانست به کمک بساسیری بشتابد، طغرل از وضعیتی که در بغداد پیش آمده بود اطلاع یافته، خود را به بغداد رساند. بدین ترتیب بار دیگر بغداد بدست عباسیان افتاد. بساسیری نیز کشته شد، و آخرین تلاش مثر فاطمیان برای گسترش قلمروشان در شرق پایان یافت.

احتمال می رود که المؤید بعضی رجال بزرگ دعوت را در عصر خود درک کرده وبخدمت آنان رسیده و علوم دعوت و اسرار را از آنان اخذ کرده باشد، از جمله محتمل است که احمد حمید الدین کرمانی ملقب به حجت العراقین را درک کرده باشد، و ی کسی است که از بزرگترین فلاسفه مذهب و علماء اسماعیلیه شمرده شده است، المؤید در جوانی خود سنوات اخیر زندگانی کرمانی را درک نموده است.

الموید در قاهره

سیدنا الموید در مورد رسیدنش به مصر میگوید که من مانند پروانه ی به سوی آن شمع می آمدم که در هفت حجاب پنهان است. از محتوای این گفتار و از تاریخ بر می آید که اطرافیان امام بخصوص وزیرش ابوسعید از ترس تزلزل مقام خویش سد راه نه تنها الموید بلکه هر کس دیگری میشدند و نمیگذاشت، که الموید بدیدار امام مشرف گردد. اطرافیان تمام راهها دیدار با امام را مسدود کرده بودند. مؤید در مصر با قاضی قاسم ابن عبدالعزیز (نوه قاضی نعمان معروف) به سال 439 هـ.ق ملاقات نمود، هرچند که مورخان از روابط نیک و دوستانه الموید با قاضی حکایت میکنند، شاید قاضی نیز در موقفی نبود که الموید را در باریافتن بدربار خلیفه یاری رساند. بعد از کشته شدن ابو سعید وزارت به امیرفلاحی تعلق گرفت. وزیر فلاحی او را بحضور خلیفه برد شرح این ملاقات نخستین را مؤید در کتاب السیره المویدیه بطرز بسیار مؤثر و دلنشین بیان می کند و چنین می نویسد: " چون از دور چشم بجمال خلیفه روشن شد حالت غریب به من دست داد و در آن حال چنین می پنداشتم که در مقابل پیغمبر خدا و علی مرتضی قرار گرفته ام و گریه بر من غالب شد. در این وقت بسجده افتادم و بعد از

اینکه سر بلند کردم ، هر چه سعی کردم کلمه ای بزبان آورم نتوانستم وساعتي در حضور خلیفه بدون اینکه سخني بگویم ایستادم ، حاضران مجلس سعی داشتند مرا به سخن گفتن وادار کنند ومن قادر نبودم ، خلیفه به آنها مي گفت او را رها کنید تا آرام شود وانس بگیرد ، بالاخره برخاستم ودست خلیفه را بوسیدم وبر چشم وسینه ام نهادم واز مجلس خارج شدم».

الموید پس از یک مدت سرگردانی در قاهره ، در نهایت به سال 437 هـ ق به دیدار و ملاقات با امام خویش موفق شد. وی از اشتیاقی که برای دیدار امام وقت داشت آنرا در یکی از قصایدش چنین انعکاس میدهد « من همیشه آرزویم هجرت از وطن وتشرف به حضور شما بوده است وحتي در سن طفولیت وموقعي که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودم این آرزو را داشته و تا کنون که سنم نزدیک به چهل سالگی رسیده هنوز نتوانسته ام به آروزي قلبی خود برسم وکامیاب گردم».

امام بنام او نامه نوشت تا در میان مردم به نشر علوم دین بپردازد. ای حجتی که مشهور آفاقي، ای کوه علم ، که صعود کنندگان را بعجز آوری، شیعیان ما در مشرق ومغرب سر گردانند . تو برای آنان مانند پدر مهربانی باش وطبق رضایت خود علم ما را در میان آنان نشر ده».

الموید فی الدین در جایی در دیوانش خطاب به امام اسماعیلی میفرماید " فدای تو باد غلامی که پیوسته پدران وی در ظل نعمات شما [ائمہ] پرورش یافته و آنی وساعتي از فرمانبرداری وخدمت گذاری شما دریغ نداشته اند، فدای تو شود پسر موسی که همیشه منتسب ومفتخر به فرمانبرداری شما بوده وفرمانبرداری از شما را عزت وافتنار خود می داند وپیوسته پدران میان بندگان شما شریف ترین وبهترین صحابه وانصار بوده اند. در ادامه مینویسد: بپرس بقعه اهواز را از کارها وخدماتی که من در راه شما انجام داده ام اینیه ای که در آنجا بپا داشته ام جواب خواهد داد وهمچنین حقوقی که پدران من بر اثر خدمت گذاری به شما دارا شده اند کسی نمی تواند نفي یا انکار کند بدرستی که پسر موسی وپدران خدمتهای شایانی بشما نمودند که آثار وساختمانهای ناشی از خدمات آنها هنوز آبادان وپا برجاست.

الموید فی الدین بزودی تمام مراتب مذهب اسماعیلی را یکی پی دیگری پشت سر گذاشت و به رفیعترین مقام که باب الابواب بود، رسید.

او نیز مثل ناصر خسرو به زحمت به دربار مستنصر باز یافت، ولی توانست موقعیت خود را تا حدی محکم کند و مجالس مؤیدیه را در تأویل به رشته تحریر درآورد، و چون به سال 470 هـ (1077 م) بعد از هشتاد سال عمر درگذشت خلیفه المستنصر بالله بر جنازه وی نماز گزارد.

تأثیر الموید فی الدین بر ناصر خسرو

ناصر خسرو بدون هیچ دلیل معقولی فقط قصد زیارت خانه خدا یک یکبار جاه و جلال، مال و ملک را ترک میکند، به سفر طولانی میرود. بعد از زیارت خانه خدا خود را در قاهره می یابد. برتلس عقیده دارد که رفتن ناصر خسرو به مصر تصادفی نبود، او در آنوقت در مرحله اول از باورش به مذهب اسماعیلی قرار داشت، و هنوز در بسیاری از مسائل شک داشته و داعیان محلی در موفقی نبودند که قناعت او را فراهم سازند. (برتلس. ناصر خسرو و اسماعیلیان. صفحه 176 – 177).

روپهمرفته ناصر خسرو به مصر میرسد و با الموید فی الدین شیرازی که سمت باب (بلندترین مقام در امور دعوت) را داشت، آشنا شد. از محتوای اشعار ناصر خسرو بر می آید که ملاقات با این حکیم و فقیه دانشمند بر طرز دید ناصر خسرو تاثیر زیاد داشته است.

خوشید تواند که کند یاقوت از سنگ
کز دست طبایع نشود نیز مغیر

یاقوت منم اینک و خورشید من آنکس
کز نور وی این عالم تاری شود انور

و یا

که کردار از خاطر خواجه مؤید
در حکمت گشاده بر تو یزدان

هر آنکو را ببیند روز مجلس
به بیند عقل را سر در گریبان

شب من روز رخشان کرد خواجه
به برهانهای چون خورشید تابان

که کرد از خاطر خواجه مؤید
در حکمت گشاده بر تو یزدان

خواجه بو نصر که مر علم خداوان را
بهبترین خازن اویست وقویتر بندار

اگر از خار سخن گوید گل روید ازو
وگر از خاک سخن گوید در آرد بار

کاتب و عالم ونقاد وسخن سنج وحبیب
عاقل وشاعر ودر اک وادیب وهشیار

صفت خواجه همی نظم کنم من بمدیح
نکنم زا نچه بگفتم بخدا استغفار

علاوه بر ناصر خسرو در افکار و تعلیمات اسماعیلی، المؤید اثر بسیار زیادی در افکار دانشمندان وداعیان بزرگ اسماعیلی معاصر خود گذاشته ، و او دارای چنان نفوذ علمی قوی بود که مدت یکسال در محافل علمی ومذهبی بغداد ، در زمان تسلط بساسیری چنانکه گذشت ارکان تسنن و خلافت عباسیان را متزلزل ساخت. حکیم ناصر خسرو از او به دربان قصر خلافت وقبله آمال جویندگان حقیقت تعبیر کرده است.

الموید و ابو العلامعری

در سال 449 هـ.ق بین ابوعلامعری شاعر و فیلسوف عرب و الموید فی الدین شیرازی در باره گیاه خواری باب مراسله باز شد، الموید این مراسلات و مناظرات را بصورت کتاب درآورد و بسال 1902 میلادی توسط مرگیلیوت خاورشناس انگلیسی توفیق چاپ یافت.

شاعر اهل بیت علیهم السلام در قرن پنجم هجری المؤید فی الدین، داعی الدعاة هبة الله بن موسی بن داود شیرازی مردی علم و ادب با آنکه اصلا ایرانی و از اهل شیراز بوده است، از اجله علماء علوم عربیت و از بزرگان اساتید ادب عرب به شمار می آید، و حقا می توان او را نوابغ شمرد. در شیراز در حدود سنه 390 متولد شد و در آنجا نشو و نما یافت، و در بلاد و شهرهای بسیاری گردش کرد، تا آخر الامر در مصر اقامت گزید و در سنه 470 وفات یافت .

آثار و تالیفات

1. المجالس المویديه راجع به علم تأویل است که در هشت جلد تنظیم شده و دارای هشتصد مجلس می باشد.

2. المجالس المستنصرية.
3. السيره المويديه که سرگذشت وي از 429 تا 450 را شامل است.
4. ديوان او مشتمل بر قصائد زيادي است که اغلب راجع بعقايد اسماعيليان سروده است.
5. شرح المعاد
6. بنياد تأويل بفارسي که گويا ترجمه کتاب اساس التأويل سيدنا قاضي باشد.
7. الايضاح والتبصير في فصل يوم الغدير
8. الابتدا والانتها
9. جامع الحقايق في تحريم اللحوم والالبان
10. قصيده الاسكندريه وشمي ايضا بذات الدوحه
11. تأويل الارواح
12. نهج العباده
13. المسائله والجواب
14. اساس التأويل
15. المسائل السبعون كتاب اخير الذكر به فارسي ترجمه شده و مترجم مي نويسد: " اين کتابي است ترجمه کردش بنده خداوند زمان فرمان گزار و سخن گويي از در سراي خويش به دستوري بار خدائي سخن گويان. . . آن راه جويان الامام المستنصر بالله اميرالمؤمنين صلوات الله عليه و علي آباءه الطاهرين و ابنائه الاكرمين که از زبان تازي اين کتاب به پارسي گزارش شده.

المويدي الدين علاوه بر علم نگارش تاويل در فن تاريخ نويسي هم مقام بلندي را داشت . از کتاب "السيره المويديه" اين امر بخوبي آشکار است که نامبرده نه فقط در دنياي علم وادب بلکه در ميدان سياست هم از مقام بلندي برخوردار بوده است. سيدنا مؤيد گذشته از اين که ادبيي کم نظير بود شاعري بلند پايه نيز بشمار مي رفت ديوان او مشتمل بر قصائد زيادي است که در اغلب آنان قصايد راجع به عقايد فاطميه و دعوت آنان صحبت نموده است سيدنا علاوه بر ادبيات عرب در زبان فارسي نيز تسلط داشت. ولي برعکس ناصر خسرو بيشتر تصنيفات وي بزبان عربي است تنها کتابي که بزبان فارسي از او بيادگار مانده بنياد " تأويل " است که گويا ترجمه از کتاب " اساس التأويل " سيدنا قاضي است. اشعار زيادي هم بفارسي سروده است. سيدنا مؤيد اديب ، شاعر مورخ و دانشمند زمان خود بود ولي تمام اين کمالات وفضايل وي تحت الشعاع هنر وي بود وآن اين بود که او بهترين مبلغ بود.

کس به علو مقام المويد شيرازي زماني پي ميبرد که ابوالعلامري در باره او ميگويد: اگر با افلاطون يا ارسطو هم بحث مي کردي يقينا آنان را شکست مي دادی.

مقام علمي و نفوذ معنوي مؤيد چنان بود که ابوالعلا معري در مکاتبات با او، او را "سيدنا الرئيس الاجل" خطاب مي کرد (ياقوت حموي ، معجم الاولياء ج 3 ص 194)